مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز
دوره اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، پیاپی ۵۵/۱

کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرود آمده

دکتر سیدکاظم موسوی* **اشرف خسروی****
دانشگاه شهرکرد

۱. مقدمه

اسطوره و خاصیت آن همیشه دربردارنده‌ی رازها واشاره‌های نهفته است. اسطوره به گونه‌ای شگرف و گسترده دگرگون می‌شود و این دگرگونی به صورتی عادی جلوه گری می‌کند و از همین مسیر، نیازهای روانی و ذهنی انسان به شناخت و آگاهی برآورده می‌شود. در اسطوره خدایان آفریده می‌شوند، حوزه اختیارات و کارکردشان مشخص می‌شود و گاهی جا به جایی‌هایی صورت می‌گیرد. آنچه در این کنش‌ها و تبدیل وتحولات چهره می‌نماید، قوه‌ی تخیل انسان است که خود تحت تأثیر شناخت و بینش او نسبت به گستره پدیده‌های آفرینش است. «قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌دهد.خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهر یاران و پهلوانان زمینی مبدل می‌گردند وگاهی به عکس از شخصیتی تاریخی یا قهرمانی معمولی، موجودی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد؛ به این صورت که همه ویژگی‌های یک موجود خارق العاده را به او نسبت می‌دهند وبه تدریج با این ویژگی‌ها، قهرمان از صورت موجود بشری عادی خارج می‌شود.» (آموزگار، ۴: ۱۳۸۴).

این تبدیل وتحولات گاهی صوری و ظاهری و زمانی به صورت باطنی ونهفته است. اصطلاح پیکر گردانی که برای این مقوله به کار رفته، دارای تعریفی همه سویه وجامع است. «مراد از پیکرگردانی همان است که در ادبیات فرنگ Metamorphoses و Trans formation خوانده می‌شود ومعنای آن تغییر شکل ظاهری و ساختمان و اساس هستی و هویت قانونمند شخص یا چیزی با استفاده از نیروی ماوراء الطبیعی است که این امر در هر دوره و زمانی "غیرعادی" به نظر می‌رسد و فراتر ازحوزه وتوان معمولی انسان‌ها وحتی نوابغ و افراد استثنایی به شمار می‌آید». (رستگار فسایی، ۴۳: ۱۳۸۳). شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان یکی از حماسه‌های بزرگ جهان و بزرگترین حماسه ایران، جایگاه این فرایند ذهنی انسانی است. پیکر گردان‌هایی که در شاهنامه دیده می‌شود، از ویژگی‌های صوری و باطنی

---

* استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی
** دانشجوی کارشناسی ارشد

Archive of SID
www.SID.ir

برخوردارند. دگرگونی کوه "سیاماکا" به " سیامک" وچهره نمایی "ابلیس" به صورت انسانی نیک از این نوع‌اند:

چنان بد که ابلیس روزی پگاه بیامد به سان یکی نیکخواه

(فردوسی، ۴۴: ۱۳۷۹،ج۱، ب ۸۸)

و جلوه‌گری او به صورت یک جوان آگاه وسخنور:

جوانی بر آراست از خویشتن سخن گوی وبینادل ورای زن

(همان، ۴۶: ب ۱۲۵)

و سپس به صورت یک پزشک می‌آید:

به سان پزشکی پس ابلیس،تفت به فرزانگی نزد ضحاک رفت

(همان، ۴۸: ب ۱۵۹)

از نمونه‌های این پیکرگردانی است. لازم به ذکر است که در این جا ابلیس ماهیت وجودی و باطنی خود را همچنان حفظ می‌کند وآنچه تغییر می‌کند، شکل ظاهری و کالبد بیرونی اوست. در مورد خدایان و ابلیس این نکته دارای وجه مشترکی است. با اذعان به این که «در اساطیر معمولاً خدایان موجوداتی هستند که در آفرینش و زایش جهان و شکل دهی به کل هستی، سهمی بر عهده داشته‌اند و معمولاً به هیچ وجه معادل خداوند واحد و یگانه‌ای که ما در اسلام تصور می‌کنیم، نیستند و در واقع هر یک انتقال دهنده‌ی بخشی از مفاهیم کلی و عمیقی هستند که درک یا توضیح آن برای انسان کهن امکان پذیر نبوده است. اسطوره پردازان سعی کرده‌اند تا آن مفاهیم را در تغییرات مادی و ظاهری خدایان یا مخلوقات آن‌ها به نمایش گذارند.» (رستگار فسایی، ۱۴۸: ۱۳۸۳).

در مورد ابلیس و در تقابل او با آدمی نیز این نکته درست می‌نماید زیرا او می‌تواند با حفظ باطن خویش، به هر شکلی در آید: «ابلیس برفت و به زمین فرو شد و مانند ماری از زیر محراب ایوب برآمد و ایوب در سجده بود و ابلیس به یکی دمیدن که اندر بینی وی بدمید، همچون زبانه‌ی آتش هم اندر ساعت همه تن ایوب چنان شد، چو بر آتش و همه‌ی موی او فرو ریخت و از تن آبله‌ها برآمد ... .» (تفسیر کمبریج، ج۲، ۲۲: ۱۳۴۹).

اما کاوه‌ی آهنگر چهره‌ای است که پیکرگردانی او از ژرف ساختی عمیق تر برخوردار است. شغل آهنگری که در تقسیم بندی جمشید جزو پیشه وران (اهتو خشی) قرار می‌گیرد و دقت در پیشینه اسطوره‌ای آن؛ بزرگ کرداری و هیبت و شکوه او که با سرکشی وارد کاخ ضحاک می‌شود؛ این که سواد خواندن دارد و محضری را که بزرگان در تأیید و ستایش ضحاک تنظیم کرده و امضا نموده‌اند، شجاعانه پاره می‌کند ومسائلی از این دست، روزنه‌ای برای شناخت چهره‌ی واقعی او باز می‌نماید. دراین مقاله سعی شده است با تکیه بر اسطوره‌های یونان، روم، هند وایران وپیوند اجزای اسطوره ای، نشان داده شود که کاوه اگر چه در آهنگری فرودست نمایانده می‌شود، اما دربطن وجودی خود، خدایی از خدایان است که از مقام خدایی ذهنی انسان به مقام فرودست آهنگری تنزل نموده است. با تکیه برداستان کاوه

Archive of SID

www.SID.ir

درشاهنامه‌ی فردوسی و شواهدی از متون اساطیری به این مهم پرداخته می‌شود.

۲. کاوه در شاهنامه، تاریخ و اسطوره

یکی از زیباترین داستان‌های بخش اسطوره‌ای شاهنامه، قیام کاوه علیه ضحاک است. کاوه در شاهنامه آهنگری است که ماموران ضحاک، پسرش را به بند کشیده‌اند تا او را کشته ومغزش را به مارهای دوش ضحاک بخورانند.درشرایطی حساس که ضحاک مهتران راگرد آورده بود تا محضری بنویسند و برادگری او گواهی دهند،کاوه خروشان وارد درگاه می‌شود. فریاد دادخواهی او ضحاک را به وحشت می‌اندازد و ضحاک دستور می‌دهد فرزندش را به او باز گردانند و در مقابل از وی می‌خواهند بر محضر دادگری ضحاک گواهی دهد؛ او محضر را می‌خواند وشجاعانه وخشمگینانه آن را پاره می‌کند، برمهتران بارگاه نیز نهیب می‌زند واز درگاه بیرون می‌آید. چرم آهنگری‌اش را بر سر نیزه کرده ویگانه نمادملی جاویدان نبردهای ایرانیان در طول تاریخ قبل از اسلام را می‌آفریند. مردم را به عدالت طلبی و دادخواهی فرا می‌خواند و به سوی فریدون روانه می‌شود. فریدون بادیدن درفش، فرخندگی آن را درمی یابد، مبارزه را آغاز می‌کند وسرانجام ضحاک درالبرزکوه به بند کشیده می‌شود.

شکوه و عظمت کاوه و درفش کاویانی در تاریخ نیز ثبت شده است. «داستان کاوه و درفش او در همه‌ی تواریخ قدیم اسلامی که مطالب آن‌ها راجع به ایران از سیرالملوک‌ها اخذ شده،آمده است واز این روی می‌توان به تحقیق چنین گفت که داستان کاوه تقریبا به همان صورت که در شاهنامه وتواریخ اسلامی ملاحظه می‌کنیم در خدای‌نامه پهلوی آمده بود... ثعالبی نیز در باب درفش کاویانی عین روایت فردوسی را آورده است... در سایر تواریخ مانند تاریخ طبری و ترجمه بلعمی و تجارب الامم و آثار مسعودی، داستان کاوه و درفش او تقریبا به همین منوال و با بعضی اختلافات کوچک غیر قابل ذکرآمده است». (صفا، ۵۷۱: ۱۳۶۳)

آنچه درفش او را از یک حالت نمادین یا تاریخی فراتر می‌برد، تبرک و تیمن آن است. تیمنی که آن را از تعلق داشتن به یک آهنگر و کاربرد انحصاری آن توسط او فراتر می‌برد. بیرونی درآثار الباقیه می‌گوید: «کاوه کسی است که پادشاهان ایران بدرفش اوتیمن می‌جستند واین درفش از پوست خرس یا شیر بود ودرفش کاویان خوانده شد و بعدها آنرا بگوهر وزر بیاراستند. (بیرونی به نقل ازصفا، ۵۷۱: ۱۳۶۳)

درآثار شاهنامه پژوهان،در تحلیل شخصیت کاوه وپیشینه‌ی آن معمولاً به پیکره‌ی بیرونی داستان توجه شده وعقیده براین است که چنین شخصیتی در اسطوره‌ها دیده نمی شود واین داستان روایتی اخیر بوده که دردوره‌ی اشکانی وساسانی ابداع شده است. همچنین در تعیین پایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، او را از فرودستان و ناداشتان وعامه‌ی مردم می‌دانند که صلاحیت حضور در حوزه‌ی مقدس اسطوره‌ها را ندارد و اغلب عقیده بر این است که «از داستان کاوه در اوستا اثری نیست وحتی در آثار پهلوی نیز از او اثری نمی یابیم ... داستان کاوه درآثار کهن به هیچ روی دیده نمی شود واز افسانه‌های

Archive of SID

www.SID.ir

محدث دوره‌ی ساسانی واشکانی است». (صفا، ۵۷۰: ۱۳۶۳)

دربررسی تطبیقی اسطوره‌ها نیز معتقدند کاوه در اساطیر هندی که بن مایه‌های مشترک فراوانی با اساطیر ایران دارد، جایی ندارد؛ «در اساطیر ودایی،کاوه آهنگر نداریم، این یک روایت بعدی عیاری است. پهلوان بازمی آید، شاه ستمگررا ازسلطنت می‌اندازد که دقیقا گونه‌ای از داستان‌های سمک عیار است.حتی در اوستا هم کاوه‌ی آهنگر نیست... به قول سمک عیار ناداشتان‌اند که...» (بهار، ۱۳۲: ۱۳۷۴)

«بنابرتحقیق کریستن سن، از داستان کاوه در اوستا یاد نشده ودر همه‌ی آثار ادبیات مذهبی ایرانیان قدیم هم از آن اثری نیست» (یوسفی، ۲۸: ۱۳۷۱) گاهی به نمادین و سمبلیک بودن شخصیت کاوه اشاره می‌شود اما در بازنمود آن به جنبه‌های ملی و حماسی پرداخته شده و نمادشناسی اسطوره‌ای آن همچنان از نظرها پنهان است. «کاوه سمبل ملت دادخواه برضحاک بیدادگر می‌شود.» (رحیمی، ۲۶۷: ۱۳۶۹) در سلسله مراحل شکل‌گیری شهرها و به تبع آن اصناف و گروه‌های شغلی نیز «این شخصیت نمودار به وجود آمدن شهرهای دوره‌ی اشکانی وشکل گرفتن بازارهاست... (بهار، ۵۷۴: ۱۳۸۴). او از فرودستانی است که بادستانی پینه بسته وپشتی خمیده، پادشاهی جفاکار را ازتخت به بندمی کشد و« به این ترتیب در حماسه مردم ایران از دیرزمان سیمای یکی از عامه‌ی مردم واز فرودستان به عنوان مظهر دادخواهی وحق طلبی وآزادمنشی،جلوه‌ای نمایان دارد». (یوسفی، ۴۳: ۱۳۷۱) این تحلیل از حوزه تحقیق تاریخی و اسطوره شناسی به حوزه ادبیات هنری به ویژه شعر هم کشانده شده است. فرخی یزدی می‌گوید:

زبیداد فزون، آهنگری گمنام وزحمتکش علمدار علم چون کاوه‌ی حداد می‌گردد

(فرخی یزدی، ۱۵۷: ۱۳۸۰)

آنچه ملاحظه شد تحلیل کاوه از دید کالبد شناسی داستان بود که از لایه‌های بیرونی دریافت می‌شود و ارتباط چندانی با ژرف ساخت عمیق و دیر یاب آن ندارد اما در شناخت شاهنامه وتحلیل داستان‌های آن به ویژه در بخش‌های اسطوره‌ای کهن، دقت در لایه‌های زیرین - که راز ورمزها، باورها واندیشه‌هایی دیریاب رادر خود جای داده است - لازم بوده وکاوش‌های ژرفاشناسی برپایه‌ی نمادها وباورهای کهن و ریشه‌ای ضروری است.کاوه‌ی آهنگر ستمدیده ترین چهره‌ی شاهنامه است که در نگاه اول در اسطوره‌ها دیده نمی شود ولی به نظر می‌رسد از عناصرکهن واسطوره‌ای است که به دنبال پیکرگردانی، تغییر شکل ودگرگونی اسطوره‌ها از مسند خدایی بر اریکه شاهی می‌نشیند و از آنجا نیز برسکوی دکان آهنگری رانده می‌شود.

نمادها، بنیادها وارزش‌های اسطوره‌ای برپایه‌ی دو روند وکارساز فراگیردر پیوند انسان با جهان پدید می‌آیند که یکی مینوی شدن گیتی است و دیگری گیتیانه شدن مینو. به یاری این دوروند است که انسان اسطوره‌ای پیوند درونی ونهادین خویش را با جهان به نمود می‌آورد وبه دادوستدی زنده،پویا،سازنده وهمیشگی با جهان دست می‌یازد. (ر. ک:کزازی، ۵۴: ۱۳۷۶) کاوه نیز از این فرایند

Archive of SID

www.SID.ir

تاثیر پذیرفته و از عالم مینو به گیتی پای نهاده است و آنقدر با گیتی سازگاری یافته که پیشینه‌ی مینوی او فراموش شده ونیازمند احیا وبازنمود است که به آن پرداخته می‌شود:

۳. کاوه بر مسند خدایی

اسطوره‌ها در شکل گیری حماسه‌های ملی نقش موثر ومهمی دارند به طوری که یکی از عناصر جدی حماسه‌های ما اسطوره‌های خدایان است که بر اثر اسطوره زدایی در جامعه به عالم انسانی آمده و صورت حماسی وپهلوانی به خود گرفته‌اند واین آغاز حماسه سرایی در ایران است. (ر.ک: بهار، ۴۴: ۱۳۸۴)

کاوه‌ی آهنگر نیزحماسه سازی است که از عالم خدایان فرود آمده و نشانه‌ها واشاره‌هایی از او در اسطوره‌ی خدایان وجود دارد. در اوستا آمده: «سپند مینو وانگرمینو به چنگ آوردن این فرناگرفتنی را کوشیدند وهر یک از آن دو، چالاک ترین پیک‌های خویش را در پی آن فرستاد.سپند مینو،پیک‌های خویش، بهمن و اردیبهشت وآذر مزدا اهوره راگسیل داشت وانگره مینو پیک‌های خود "اک من" وخشم خونین درفش واژی دهاک و "سپیتور" را آن که تن جمشید را به اره دونیم کرد- روانه داشت. (اوستا، ۴۹۲: ۱۳۸۵)

در نبرد فوق بهمن همستار "اک من" اردیبهشت همستار خشم خونین درفش و "آذر اهوره مزدا" همستار اژی دهاک است. یعنی نیرویی که در مقابل اژی دهاک قرارمی گیرد آذر است. آذر ایزدی مقدس است که در عالم ایزدان جایگاه والایی دارد و خویشکاری بسیار مهمی بر عهده‌ی او نهاده شده است.آذر ایزد نگاهبان آتش است.

"آهنگر" می‌تواند پیکر دگرگون شده "ایزدآتش" باشد، زیرا یک آهنگر لزوماً با آتش پیوند دارد. آتش دست مایه‌ی اوست و بدون آن قادر به ایفای نقش خود نیست. او نیرومندی هنرمند است که آتش را با آهن پیوند می‌دهد؛ سلاح و پوشش جنگی می‌سازد و قدرتمند می‌شود و ابزار زندگی می‌سازد و هنرمند می‌گردد ودر نقش کارگزاری مینوی به نبرد با اهریمن می‌پردازد.خویشکاری گیتیانه‌ی او ساخت ابزار و سلاح و خویشکاری معنوی او نبرد با اهریمن و نیروهای اهریمنی است.

آنچه کاوه رابه "ایزد آتش" منسوب می‌کند، از یک سو رابطه‌ی او با آتش واز سوی دیگر نبرد او با اژی دهاک سه پوزه‌ی زشت نهاد است که درشاهنامه به ضحاک ماردوش تبدیل شده است. اگر ضحاک می‌تواند شکل دگرگون شده اژی دهاک اوستا باشدپس کاوه هم می‌تواند، ایزدآذر باشد که در اسطوره دگرگون شده است. تقابل ورویارویی ایزد آذرواژی دهاک در اوستا شباهت زیادی به رویارویی کاوه وضحاک در شاهنامه دارد. مثلاًدر اوستا آمده: «پس از آن، اژی دهاک سه پوزه زشت نهاد، این چنین "اندیشه کنان" شتافت:

«من این فرّ ناگرفتنی را به چنگ آورم. اما آذرمزدا اهوره این چنین "پرخاش کنان" از پس او بشتافت:ای اژی دهاک سه پوزه! وا پس رو... آنگاه اژی دهاک، اندیشناک از بیم "تباهی" زندگی،

Archive of SID

www.SID.ir

دست‌ها را وا پس کشید، چه آذر سهمگین بود.» (اوستا، ۴۹۳: ۱۳۸۵).

پرخاش وخروش کاوه به پرخاش وخروش آذر شباهت دارد:

چوبرخواند کاوه همه محضرش — سبک سوی پیران آن کشورش
خروشید که ای پای مردان دیو — بریده دل از ترس گیهان خدیو...
خروشید وبرجست لرزان زجای — بدرید و بسپرد محضر به پای

(شاهنامه، ۱، ۶۳، ۲۱۷-۲۱۳)

سهمگین بودن کاوه چون سهمگینی آذر است. همچنان که اندیشناکی ضحاک شبیه به اندیشناکی اژی دهاک است:

کی نامور پاسخ آورد زود — که از من شگفتی بباید شنود
که چون کاوه آمد زدرگه پدید — دو گوش من آوای او را شنید
میان من و او به ایوان درست — تو گفتی یکی کوه آهن برست
ندانم چه شاید بدن زین سپس — که راز سپهری ندانست کس

(شاهنامه، ۱، ۶۴، ۲۲۶-۲۲۳)

در اوستا اژی دهاک از به چنگ آوردن "فر" دست پس کشید زیرا آذر سهمگین بود. دست پس کشیدن اژی دهاک می‌تواند به شکل دست کشیدن ضحاک از کشتن فرزند کاوه و بازپس دادنش به پدر، دگرگون شده باشد:

بدو باز دادند فرزند او — به خوبی بجستند پیوند او

(شاهنامه، ۱، ۶۳، ۲۱۱)

پیکار ایزد آتش با ماری سه سر در اساطیر هندی نیزکه مشترکات زیادی با اساطیر ایران دارند، دیده می‌شود و این می‌تواند دلیلی بر اثبات ادعای این همانی کاوه با ایزد آذر باشد: «دیو توفان وابرهای سیاه بی باران در ودا، همچنان ماری است سه سر که "اهی" یا "وریتره" نام دارد، "اینـدره" خدای جنگاور ودایی، "خدای آذرخش"، این پتیاره را از پای درمی آورد...این افسانه نیز پیکار ایزد آتش "آتر" را با "اژی دهاک" در افسانه‌های ایرانی فرا یاد می‌آورد.» (کزازی، ۳۹: ۱۳۸۰)

با توجه به شواهد و مستندات فوق، رابطه کاوه با ایزد آذر غیر قابل انکار است و این رابطه هم درعرصه گیتی و نقش‌های گیتیانه و هم در عالم مینو و خویشکاری‌های مینوی دیده می‌شود.

"آهنگر" علاوه برارتباطی که با خدای آتش دارد، می‌تواند به گونه‌ای خدای فلز نیز باشد. فلز در ایفای خویشکاری آهنگر نقش اساسی و مهمی دارد. اهمیت فلز وتاثیر آن در تاریخ و اسطوره روشن است. از میان فلزات، آهن آنقدر مهم است که در تاریخ عصری به نام "عصرآهن" به خود اختصاص داده است. در اسطوره‌ها نیز فلز چنان مقدس و مطلوب است که از یک سو یکی از امشاسپندان - که خود جلوه‌هایی از ذات اهورامزدا محسوب می‌شوند - با تمام عظمت و قداست خود موظف به نگهبانی از آن

Archive of SID

www.SID.ir

است و از سوی دیگر فلز نماد مادی یکی از امشاسپندان است. شهریور امشاسپند نگهبان فلزات است.او یکی از امشاسپندان وازجلوه‌های ذات اهورا مزدا است و نماد فرمانروا و پادشاهی است که از فلز سلاح می‌سازد و با سلاح می‌جنگد. «او مطلوب ترین مفهوم فرمانروایی، بخشنده‌ی پادشاهی وخود پادشاهی مینوی است، فلزات نمود گیتیانه‌ی اویند. ازآنهاست که سلاح می‌سازد وباسلاح است که می‌توان جنگید.» (مسکوب، ۲۳۸: ۱۳۷۵)

در این اسطوره فرمانروایی و پادشاهی، بخشیدن پادشاهی، نگهبانی از فلز، ساختن سلاح و جنگیدن در وجودی مقدس و مینوی ادغام شده است. کاوه نیز این ویژگی‌ها را در وجود خود دارد؛ از جمله این که فریدون به یاری او به پادشاهی می‌رسد از این رو او بخشنده‌ی پادشاهی است؛ آهنگر است و به نوعی نگاهبان فلزبوده و از آن سلاح می‌سازد و با ضحاک اهریمنی می‌جنگد.

فلز علاوه بر نمود مادی و عینی و همچنین شکل پذیری‌های مختلف و تأمین نیازهای انسانی، ارتباط مستقیمی با ذهنیت و تفکرانسانی دارد. «فلز در اسطوره فقط یک عنصر مادی نیست... فلز در اسطوره در تفکر تاثیرمی بخشد. جهان جدیدی از قهرمانان به وجود می‌آید که هیچ سلاحی دیگر به آن‌ها کارگر نیست... ایزدان را نیز به این امر منتسب می‌کنند.» (بهار، ۵۸۸: ۱۳۸۴).

به همین دلیل است که شهریور در بر دارنده‌ی نیروی مادی و معنوی است. «امشاسپند شهریور در جهان مینوی، نمودار قدرت و سلطنت ایزدی و فر وشکوه شهریاری ودر جهان مادی نگهبان فلزات است.» (عفیفی، ۵۶۷: ۱۳۸۳).

تأثیری که فلز در اسطوره بر اندیشه و تفکّر انسانی گذاشت در فرهنگ تداوم یافت و به شکل یک اعتقاد و باور به ظاهر خرافی ادامه یافت. بر اساس این باور، دیو، جن و سایر موجودات اهریمنی از فلز هراسان بوده و از آن می‌گریزند. همچنین آهن برای دفع چشم زخم مفید است. این باورها در برخی از آثار ادبی آمده‌اند از جمله در شعر خاقانی که منعکس کننده‌ی باورها و اعتقادات زمان خود است، آمده:

جنیان ترسند از آهن لکن از عشق کفش　　دیده‌ها بر آهن تیغ یمان افکنده‌اند

(خاقانی، ۱۱۰: ۱۳۸۲)

در جایی دیگر به این عقیده که آهن برای دفع چشم زخم به کار می‌رفته، اشاره شده است:

چشم بد کز پتر و آهن و تعویذ نگشت　　بند تعویذ ببرّید و پتر باز دهید

(همان، ۱۶۴)

در تاریخ ادبیات صفا از شاعری به نام "حکیم کوشککی قائنی" شعری در توصیف شکست سلطان سنجر سلجوقی از غزان ابیاتی آمده که در میان آن به این مطلب اشاره می‌شود:

به هر شهری ز نام غز شنودن　　شده چون دیو از آهن هراسان

(صفا، ۱۱۵: ۱۳۶۷)

از این رو می‌توان گفت آهن و آهنگری در شاهنامه نماد محسوب شده و در ژرفای آن معانی بسیار وسیع و ریشه داری نهفته است.

Archive of SID

www.SID.ir

بسیار به جا خواهد بود اگر شواهد و آیاتی که در قرآن کریم آمده و به این نکته یعنی منافع مادی و معنوی آهن اشاره شده است، ارائه گردد. در قرآن شش بار کلمه "حدید" به کار رفته است که پنج بار آن به معنی آهن و یک بار به معنی "تیز" و "شکافنده" صفتی برای نگاه و بصر است. پنجاه و هفتمین سوره قرآن نیز حدید نام دارد. برای استناد به قرآن یک آیه که در بر دارنده‌ی کارکردهای مادی و معنوی آهن است، ذکر می‌گردد: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز: ما پیامبران خود را به دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان (عدل) را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند؛ و آهن را آفریدیم که در آن سختی (کارزار) و منافعی برای مردم است؛ تا معلوم شود چه کسی نادیده خدا و پیامبرانش را یاری خواهد کرد، که خدا قوی و مقتدر است.» (قرآن کریم، آیه ۲۵: سوره حدید، ۱۳۸۴). همان گونه که دیده می‌شود آهن که منافعی برای مردم دارد نیرویی در دست پیامبران برای نفی ظلم و ستم و برقراری عدالت نیز هست.

باتوجه به شواهد و مدارک فوق می‌توان بر آن بود که این عنصر مادی و معنوی که در اساطیر نماد قدرت، سلطنت، شوکت و پیکار با اهریمن است، با آتش مقدس پیوند یافته و در وجود آهنگری با شکوه نمود یافته که در ایفای خویشکاری خود نیازمند آهن بوده و وجودش با آن پیوندی نا گسستنی دارد. او در شاهنامه با نام بلند کاوه وارد حماسه می‌شود و چون کوهی آهنین قدرت خود را به نمایش می‌گذارد و بی جهت نیست که ضحاک اهریمنی با دیدن او وحشت زده و هراسان می‌گوید:

میان من و او به ایوان درست تو گفتی یکی کوه آهن برست

(شاهنامه، ۱، ۶۴، ۲۲۵)

در نتیجه کاوه در شاهنامه نتیجه‌ی ادغام، دگرگونی وپیکرگردانی ایزدان آتش و فلز است که در روند اسطوره زدایی وگیتییانه شدن عوامل مینوی از مقام ایزدی فرود آمده وآهنگر بودن او بر اساس پیشینه‌های اساطیری کهن است.

۴. خدای آهنگری در اساطیر یونان

در اساطیر اقوام و ملت‌های گوناگون مشترکاتی وجود دارد که در اسطوره شناسی و نقد اسطوره‌ای راهگشا بوده و محققان را یاری می‌دهد. در این میان اساطیر یونان بن مایه‌ها و ژرف ساخت‌های مشترک فراوانی با اساطیر ایران دارند و می‌توانند در کشف پیچیدگی‌ها و رفع دشواری‌های شناخت اسطوره‌ای مفید باشند.

بن مایه‌ها وریشه‌های مشترک این دو فرهنگ فراوان است اگر چه پوسته‌ی بیرونی آن‌ها از هم دور ومتفاوت است. یکی از این مشترکات اسطوره‌های مربوط به آهن و آهنگری است. خدای آهنگری در اساطیر یونان جایگاه ویژه‌ای دارد که بررسی تطبیقی آن می‌تواند در شناخت راز "آهنگری" در

Archive of SID

www.SID.ir

شاهنامه راهگشا باشد. در یونان از پیوندآتش وآهن، آهنگری خلق می‌شود که درمقام خدایی قرار دارد، درکاخی جاودانی زندگی می‌کند، چوبدستی گران دردست می‌گیرد وخویشکاری خاص خود را ایفا می‌کند.

دریونان برخلاف ایران، خدای آتش وخدای آهنگری "واحد" است "هفائیستوس" به این دلیل که خدای آتش است، خدای آهنگری هم هست و این دو در هم ادغام شده‌اند. این نکته می‌تواند دلیلی باشد بر این که در دگرگونی‌های اسطوره‌ای ایران نیز خدایان آتش و فلز می‌توانند در وجودی واحد چون کاوه ادغام شوند. «هفائیستوس: خدای آتش وبدین جهت خدای آهنگران وآهنگری بود. بدین جهت هومر ساختن جوشن واسلحه آخیلوس را از اودانسته است. در مجسمه‌ها وی راچون مردی لنگ، زشت، بابازوهای زورمند،گران ستبر، سینه پرموی نشان داده‌اند...» (هومر، ۷۶۴: ۱۳۷۲).

هومر در جایی دیگر در وصف هفائیستوس آهنگر او را هنرمندی یزدانی می‌داندکه سلاح و پوشش جنگی می‌سازد و کاخی با شکوه، جاودانی و آسمانی دارد: «آن هنرمند یزدانی برای آن پهلوان جوشنی ساخت که ازآتش بیشتر خیره می‌کرد، خودی استوار که گرداگرد پیشانیش راست می‌آمد، از نقشی ستودنی آراسته بود وپرچمی زرین در بالای آن بود پای افزاری زیبا از فلزی تا شدنی وسبک ساخت ... تتیس به کاخ هفائیستوس رسید. کاخی جاودانی، فراهم شده از روی، پر از اختران، در میان کاخ‌های گروه آسمانی از همه فروزنده‌تر، و ساخته شده به دست این خدایی که چندگونه رفتار دارد. وی دراین هنگام درمیان دم‌های کوره خویش گرداگرد آن‌ها در جشن بود، سراپای خوی کرده...» (هومر، ۵۷۳- ۵۷۲: ۱۳۷۲).

مادراین آهنگر "هرا" است. «فرزندانی که هرا به دنیا می‌آورد عبارت بودند از "آرس": خدای جنگ، "هفائیستوس": خدای سنگ آهنگری، "هبه": الهه جوانی و...» (لوسیا برن، ۱۷: ۱۳۷۵). خدای آهنگر در اساطیر یونان رهایی بخش "آتنا" الهه خرد است که زئوس (خدای قدرتمند اسطوره‌های یونان) او را بلعیده بود همان گونه که کاوه در شاهنامه رهایی بخش است.

نمادهای مشترک آهن، آتش، آهنگر، وکردارهایی چون سلاح سازی، رهایی بخشی، وشخصیت‌های فرعی مشابه مانند فرانک وتتیس (فرانک مادر فریدون وتتیس مادر آخیلوس) می‌تواند قرینه‌ای بر پیوند این اساطیر و معانی مشترک آن‌ها باشد و « بیهوده نیست که در درون ایرانشهر آن که به یاری فریدون شتافت وبر "اژدها" شورید، "آهنگری" بود "کاوه" نام ... دو نماد بنیادین در داستان فریدون "گاو" و "آهن" به هم می‌رسند ومی پیوندند). (کزازی، ۴۷: ۱۳۸۰)

خدای آهنگری در روم "وولکن" نام دارد که ویژگی‌ها، نقش وخویشکاری او همانند هفائیستوس یونانی است ونیازی به تکرار آن نیست.

۵. کاوه بر تخت شاهی

"کاوه‌ی آهنگر" که روزگاری در دنیای اسطوره‌ای خدایان آتش وآهن در کنار اهورامزدا،

Archive of SID

www.SID.ir

امشاسپندان وایزدان می‌زیست، درفرآیند تحولات وتبدّلات اسطوره‌ای به دنیای پادشاهی فرود می‌آید. پادشاهی آهنگر، با همان خویشکاری مادی ساخت ابزار وسلاح و باخویشکاری مینوی فرمانروایی، نبرد با اهریمن و ستم ناپذیری و ... در شاهنامه پادشاهانی دیده می‌شوند که به آهنگری پرداخته‌اند. تاریخ آهنگری در شاهنامه با هوشنگ، شهریار پیروز اهریمن ستیز،آغاز می‌شود.همان گونه که در اسطوره، شهریور امشاسپندی است که هم نماد و نگاهبان فلزات و هم مظهر شهریاری است، در شاهنامه نیز در وجود هوشنگ، شهریاری با آهن وآهنگری همراه است.

اولین پادشاه آهنگر شاهنامه که همچون کاوه با مار - که مظهر اهریمن و ازتبار اژدهاک است- جنگید، "هوشنگ" است. او در ماجرای مبارزه با مار اهریمنی در کوه، آتش را کشف می‌کند، پس از آن با استخراج آهن به ساختن ابزار وسلاح می‌پردازد ودر انجام خویشکاری خود انتقام پدرش، سیامک، را از دیوان می‌گیرد وآنگاه که کیومرث رخت از جهان بر می‌بندد به جای نیا بر تخت فرمانروایی می‌نشیند وچهل سال سلطنت می‌راند.

پیوند مار، آهن و آتش، کوه و نقش آن‌ها در ظهور پادشاهی آهنگر قابل تأمل است. این عناصر در داستان کاوه و هوشنگ مشترک و مشابه است. در شاهنامه آمده:

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ　　به آتش زآهن جداکردسنگ
سرمایه کردآهن آبگون　　کزان سنگ خارا کشیدش برون

(شاهنامه، ۱، ۳۳، ۷-۸)

به آهنگر بودن این پادشاه در شاهنامه به صراحت اشاره شده است. هوشنگ پس از کشف آهن و جدا کردن آن از سنگ، آهنگری پیشه می‌کند و ارّه و تیشه می‌سازد:

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد　　ازآهنگری ارّه وتیشه کرد

(شاهنامه، ۱، ۳۴، ۲۴)

یکی دیگر از شباهت‌های مهم این دو داستان این است که همان طور که در نبرد هوشنگ با مار، این موجود اهریمنی کشته نمی شود و در میان سنگ‌های کوه پنهان می‌شود، ضحاک نیز در نبرد با کاوه و فریدون کشته نمی شود بلکه در البرز کوه به بند کشیده می‌شود.

منزلت هوشنگ، پادشاه آهنگر، آنقدر والاست که «پارسیان چنین می‌پندارند که او وبرادرش ویکرت هر دو پیامبر بودند.» (سنی ملوک الارض به نقل از صفا، ۴۱۷: ۱۳۶۳).

پس از هوشنگ، جمشید پادشاه آهنگر شاهنامه است. او به یاری فرّکیانی و به سبب آراسته بودن به روشن روانی آهنگری می‌کند و سلاح می‌سازد:

نخست آلت جنگ را دست برد　　در نام جستن به گردان سپرد
به فر کیی نرم کردآهنا　　چو خود وزره کردوچون جوشنا
چوخفتان وتیغ وچوبرگستوان　　همه کرد پیدا بروشن روان

(شاهنامه، ۱، ۱۰،۳۹-۸)

Archive of SID

www.SID.ir

از این روآهنگری ابتدا هنری ایزدی بود وپس از آن کیانی گشت و آن قدر مقدس است که به فـرّ کیانی و روشن روانی نیازمند است وهر کسی استحقاق تصدی آن را ندارد.

کاوه نیز می‌تواند پادشاهی نیرومند وقوی بوده باشـد. فرمـانروایی وپادشـاهی او را نـام او "کـاوه" وصفت او "کاویانی" تأیید می‌کند. «کلمه اوستایی کوی در زبان پهلوی وفارسی به کی تبدیل شده امـا در زبان ارمنی به "کاو" مبدل گردیده است چنان که کیسخرو در ادبیات ارمنی کـاو خـسرو نـام دارد... پس نتیجه چنین فهمیده می‌شود که کلمه کوی در زبان پهلوی به "کی" وکاویان بـه "کیـان" تبـدیل یافت لیکن در ترکیب درفش کاویان به همان صورت اصلی باقی ماند.» (کریستن سن بـه نقـل از صـفا، ۵۷۳: ۱۳۶۳) گر چه توضیح فوق در مورد واژه "کاویانی" است اما می‌توان آن را به نام "کـاوه" تعمـیم داد وبرآن شد که "کاوه" همان "کاو" در زبان ارمنی است که در اصل "کی" به معنی شاه است.

نام گذاری درفش این آهنگر نیز بی دلیل نیست. اسم درفـش کاویـان از کـوی (شـاه) یـا کاویـان گرفته شده است که به شکل صفت استعمال شده یعنی شاهانه، شاهی، شهنشاهی؛ و مقصود از درفـش کاویان "بیرق شاهی" است. برخی معتقدند کاوه همان کوی أئی پی وهو پسر کیقباد است وبرخی دیگر این نظر را انکار می‌کنند. (ر.ک: صفا، ۵۷۳ - ۵۷۰: ۱۳۶۳).

در شاهنامه درفش کاویانی را کاوه آفرید. او چرم آهنگـری خـود را بـر سـر نیـزه کـرد و درفـشی ساخت که در آن نبرد معیار تشخیص دوست از دشمن گردید و پس از آن نیز نماد ملی ایرانیان تا زمان شکست ساسانیان شد.

از آن چـــرم کـــاهنگران پـــشت پـــای　　بپوشـــند هنـــگام زخـــم درای
همـــان کـــاوه آن بـــر ســـر نیـــزه کـــرد　　همـــان گـــه ز بـــازار برخاســـت گـــرد....
بـــدان بـــی بهـــا ناســـزاوار پوســـت　　پدیـــد آمـــد آوای دشـــمن زدوســـت

(شاهنامه، ۱، ۶۴، ۲۳۴-۲۲۹)

در ورای این روایت ساده و کوتاه نیز رازی پر معنا می‌تواند نهفته باشد که تا کنون از نظرها پنهان مانده است. در اسطوره‌های ایرانی آیین‌ها و رسومی وجود داشت که در فرایند دگرگونی متحول شده‌اند و آثار و نشانه‌هایی هرچند کم رنگ از آن‌ها باقی مانده است. یکی از این آیین‌ها این بود که هـر انـسان دیندار و به اصطلاح هر بهدینی یک "مار غن"» در دست داشت. مارغن چوبی بود که تکّه چرمی بر سر آن آراسته بود و فلسفه‌ی آن این بود که خرفستران (موجودات اهریمنی چـون اژدهـا، مـار، وزغ و ...) و گناهکاران را با آن می‌زدند و می‌کشتند و ثواب می‌بردند.دیوان از این آیـین بهـدینان ناخـشنود بـوده و سعی می‌کردند مانع آن شوند. «پیدا است که هـر بهـدینی یکـی غـن بایـد داشـتن کـه خرفـستران و گناهکاران را بدان زند و کشد تا کرفه مندتر شود.» (فرنبغ دادگـی، ۱۲۱-۱۲۰: ۱۳۸۰). شـباهت‌هـایی بین درفش کاوه و مارغن بهدینان وجود دارد که می‌تواند نشانی بر این باشد که نیزه و چرم کاوه نیـز از نوع مارغن بوده وفلسفه و معنایی بسیار فراتر از نیزه و چرمی دارد کـه یـک آهنگـر هنگـام زخـم درای بر پای می‌بندد، همان طور که خود آهنگر نیز پیشینه و معنایی وسیع تر و عمیق تر دارد. وجود "مـار"

Archive of SID

www.SID.ir

در ترکیب مارغن در کنار فلسفه‌ی آن، مارهای رسته بر دوش ضحاک، نبرد کاوه و ضحاک، این که درفش ضحاک دوست را از دشمن می‌شناساند و همین که مردم آن را در دست ضحاک می‌بینند، بر گرد آن جمع می‌شوند، همه نشانه‌هایی است که وجود رابطه ای بین مارغن و درفش کاوه را نشان می‌دهد به ویژه که فریدون دیدن آن درفش را فرخنده و مبارک می‌داند و آن را می‌آراید.

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی به نیکی یکی اختر افکند پی

(شاهنامه، ۱، ۶۴، ۲۳۸)

با توجه به این نکات، در فش کاوه نیز در فشی اسطوره‌ای و مقدس و بسیار دیرینه خواهد بود.

لازم به ذکر است که درآثار تاریخی متقدمان نیز به آهنگری پادشاهان اشاره شده است. البته اگر چه پادشاهان لزوما به طور مستقیم به آهنگری نمی پرداختند و این نسبت می‌تواند مجازی باشد ولی هنگام برشمردن هنرمندی‌ها، ابداعات، اختراعات و دیگر کارهای ماهرانه و با ارزش آن‌ها، استخراج فلز و ساختن سلاح نیز بر شمرده شده است. در مروج الذهب در ذکر ملوک بابل آمده: «این پادشاهان ... بودند که بناها ساختند و شهرها پدید آوردند و... زمین‌ها بکاویدند و فلزاتی چون آهن و ارزیر و مس و جز این‌ها استخراج کردند وشمشیر بساختند ولوازم جنگ فراهم آوردند ودیگر کارهای ماهرانه کردند و سازمان جنگ را بصورت قلب ومیمنه ومیسره وجناح‌ها مرتب کردند و آنرا نمونه اعضای پیکر انسان نهادند...» (مسعودی، ۲۱۳: ۱۳۷۴).

در شاهنامه، کاوه به راحتی وارد بارگاه ضحاک می‌شود، پرخاش می‌کند، محضر پاره می‌کند، بزرگان و پیران را سرزنش می‌کند و... واین بر نمی‌آید مگر از فرمانروایی فرا دست. آهنگری فرودست هرگز نمی‌تواند وارد بارگاهی شود که بدون شک صدها نگهبان و پاسبان داشته است. کارگری نادار هرگز حق ندارد در کنار بزرگان بنشیند در حالی که در شاهنامه:

ستمدیده را پیش او خواندند برنامدارانش بنشاندند

(شاهنامه، ۱، ۶۲، ۲۰۱)

او می‌تواند بخواند زیرا محضر ضحاک را برمی خواند وپاره می‌کند؛ بدون شک خواندن ونوشتن وبا سواد بودن درآن روزگاران نمی توانسته از حقوق آهنگران، کفشگران، وسایر پیشه وران بوده باشد:

چو برخواندکاوه همه محضرش سبک سوی پیران آن کشورش...

(شاهنامه، ۱، ۶۳، ۲۱۳)

بنابراین او را می‌توان از تبار هوشنگ و جمشید و از سلسله‌ی فرمانروایان و پادشاهان ایران باستان دانست که از هیبت و شکوهی که لازمه‌ی یک فرمانروای خردمند است نیز برخوردار است.

۶. نتیجه‌گیری

در تحلیل داستان‌های شاهنامه آن چه مهم می‌نماید، این است که علاوه بر سیر خطی و روساخت داستان‌ها و حوادث که مجموعه‌ای منسجم را تشکیل می‌دهد، باید به معانی ژرف آن که خواننده از ره

Archive of SID

www.SID.ir

رمز به آن پی می‌برد، نیز توجه کرد.در شاهنامه بسیاری از باورها و اندیشه‌های کهن بـه زبـان راز آلـود نمادها، بازگو شده و بی گمان شناخت معنای درونی و نهـانی آن‌هـا درگـرو ژرفـا شناسـی و بـازنمودن نمادها ودست یافتن به پیام‌های نهفته در آن‌هاست که خود ریشه در فرهنگ و اساطیر کهن دارد.کشف این پیام‌های نهفته و رازهای پیچیده در داستان کاوه که خود حاصل توجـه بـه شـباهت‌هـای مـادی و مینوی کاوه با سایر اسطوره‌های ملی و بررسی تطبیقی آن با اساطیر ملل دیگراست، ثابت می‌کندکـه او بیانی نمادین از مفاهیم خدایی، فرمانروایی، بزرگی، هنر، اندیشه، ظلم ستیزی و خردمندی است و یـک نگرش صرفاً تاریخی نمی تواند ما را به عمق معنای آن برساند. چرا که در این صـورت برداشـتی سـاده، بیرونی وبه دور از ریشه‌های کهن باورشناسی ونماد شناسی و ژرفانگری خـواهیم داشـت کـه هـر چنـد ممکن است، اشتباه نباشد ولی همه‌ی حقیقت نیست.

"بی زیان مردآهنگـر" شـاهنامه روزگـاری خـدایی مقـدس بـوده کـه در جریـان دگرگـونی‌هـای اسطوره‌ای به مقـام پادشـاهی تنـزل مـی‌یابـد وپـس ازآن نیـز بـه پیـشه‌ی آهنگـری مـی‌پـردازد و در طبقه‌ی پیشه وران "اهتوخشی" قرار می‌گیرد.

منابع

قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای، مهدی، چاپ نوزدهم، قم: مرکز چاپ و نشر قرآن کریم.

آموزگار، ژاله. (۱۳۸۴). **تاریخ اساطیری ایران**. چاپ هشتم، تهران: سمت.

اوستا. (۱۳۸۵). **گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه**. چاپ دهم، تهران: مروارید.

بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). **جستاری چند در فرهنگ ایران**. چاپ دوم، تهران: فکر روز.

بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). **از اسطوره تا تاریخ**. ویرایش۲، چاپ چهارم، تهران: چشمه.

بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). **پژوهشی در اساطیر ایران**. پاره نخست ودویم، چاپ پنجم، تهران: آگاه.

تفسیر کمبریج. (۱۳۴۹). **تفسیر قرآن مجید**. به تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد و فرهنگ.

خاقانی شروانی. (۱۳۸۲). **دیوان اشعار**. به کوشش ضیاء الدین سجادی، چاپ هفتم، تهران: زوّار.

رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹). **تراژدی قدرت در شاهنامه**. چاپ اول، تهران: نیلوفر.

رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۳). **پیکرگردانی در اساطیر**. تهران: پژوهشگاه علوم انـسانی و مطالعـات فرهنگی.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). **حماسه سرایی در ایران**. چاپ چهارم، تهران: قطره.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۷). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۲، چاپ هشتم، تهران: فردوسی.

Archive of SID

www.SID.ir

عفیفی، رحیم (۱۳۸۳). **اساطیر وفرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی**. چاپ دوم، تهران: توس.

فرخی یزدی، محمد. (۱۳۸۰). **مجموعه اشعار**. تهران: نگاه.

فرنبغ دادگی. (۱۳۸۰). **بندهش**. گزارش مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران: توس.

فردوسی. (۱۳۷۹). **شاهنامه**. چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران: قطره.

کزازی، میرجلاالدین. (۱۳۸۰). **از گونه‌ای دیگر**. چاپ دوم، تهران: مرکز.

کزازی، میرجلاالدین. (۱۳۷۶). **رویا، حماسه، اسطوره**. چاپ دوم، تهران: مرکز.

لوسیابرن. (۱۳۷۵). **اسطوره‌های ملل۴ (اسطوره‌های یونان)**. ترجمه‌ی عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: مرکز.

مسعودی، ابوالحسن. (۱۳۷۴). **مروج الذهب**. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.

مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۵). **سوگ سیاوش**. چاپ ششم، تهران: خوارزمی.

هومر، ایلیاد. (۱۳۷۲). ترجمه‌ی نفیسی، سعید، چاپ نهم، تهران:علمی و فرهنگی.

یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۱). **چشمه روشن**. چاپ چهارم، تهران: علمی.

Archive of SID

www.SID.ir